



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

خلاصه آنچه تاکنون عرض کردیم، این بود که در ادب چند عنصر مورد توجه است: عنصر اول این است که «الادبُ هیأتٌ»؛ ادب هیأت است. گفتیم این هیأت را گاهی «هیأتٌ للفعل» می‌گیریم و گاهی «هیأتٌ للفاعل». اگر «هیأتٌ للفاعل» بگیریم، شامل اصل اخلاق و افعال اخلاقی هم می‌شود. بعد از بیان این مطالب، چند نکته در مورد این هیأت عرض کردیم. نکته اول در مورد اختیاریت بود که گفتیم این هیأت و وصف بایستی اختیاری باشد. در لغت می‌بینیم کلمه هیأت و ظرافت هیأت و امثال آن در ابتدا نبوده است، ولی با ضمیمه مطالب گذشته می‌گوییم این هیأت و امثال آن مفروض بوده و امام دارد اعمال می‌کند که این فعل حسنه هم یک نوع هیأت است. امام می‌گوید بهترین فعل حسن، این است. مثلاً اینکه بهترین اخلاق افضل خلق مثلاً این است و یا افضل الاعمال این است. این هم می‌خواهد بگوید که افضل الآداب یعنی افضل رفتارهای خوب این است. افضل الاعمال را می‌گوید الصدق و اینجا می‌گوید: «أَفْضَلُ الْآدَابِ الصِّدْقُ»؛ یعنی همان عمل نیکو. به این دلیل که فعل مراتب دارد. فعل نیکو، این یک مرتبه بالای فعل نیکو است. مثل اینکه می‌گوید افضل الاعمال فلان است. این ظاهر اولیه این است، پس در لغت که هیأت در آن مأخوذ است، باید این را توجیه بکنیم و بگوییم همه دارند اعمال غیر هیأتی را می‌گویند، ولی وجهی ندارد. این قید نیست. حداقل در قرن اول و دوم در تکیه بر این، این قید نبوده است. ما از لغت نمی‌توانیم استفاده بکنیم؛ بنابراین حمل بر این می‌کنیم. من نمی‌خواهم بگویم این روایت را با این رویکرد روایت نمی‌شود معنا کرد، قطعاً می‌شود معنا کرد، منتها می‌خواهم بگویم این همان حالت کاربرد طبیعی مثل افضل الاعمال و افضل الخلق، افضل السنن و احسن السنن است، البته می‌دانید که ادب از مفاهیم درجه دو عقلایی است، برای اینکه در مفهومش رفتار نیکو وجود دارد. رفتار نیکو هم یعنی آنچه سزاوار انجام دادن است.



مفهوم‌شناسی

الف: معنای لغوی ادب و سنت

۱ - معنای لغوی ادب

ادب در لغت گفته شده است که قلب دأب بوده است و دأب هم به معنای روش و شیوه و سنت است، البته وقتی به لغت مراجعه می‌کنیم، هیچ نام و نشانی و اثری از این قلب نداریم.

۲ - معنای لغوی سنت

در مورد سنت، آنچه در مقایسه و لسان و سایر کتب لغت دیدم، این است که «سنت: اصلٌ واحدٌ تدلُّ علی الجریانِ بِسهولةٍ»؛ جریان به سهولت شیء را سنت می‌گویند. به همین مناسبت بر طریقه و راهی که در او جریان پیدا می‌کند هم سنت گفته شده است. به همین مناسبت در لسان هم سنت این‌گونه تعریف شده است: «السُّنَّةُ: الطَّرِيقَةُ»، پس سنت در ابتدا به معنای اصلی جریان به سهولت بوده است و بعد هم به طریقه و روش وصول به چیزی گفته شده است.

ب: تفاوت ادب و سنت

اگر بخواهیم ادب و سنت را مقایسه کنیم، این است که در درون ادب یک حسن نهفته است؛ یعنی آن ارزش‌گذاری در ادب هست و حسن هم است. ادب سوء اگر می‌گوییم، این با تجاوز است، والا در درون ادب ما ینبغی ان یفعل است، ولی در سنت این‌گونه نیست. سنت به راحتی بدون تجاوز به سنت خوب و بد تقسیم می‌شود؛ یعنی طریقه خوب در زندگی و طریقه بد. طریقه زندگی هم افعال و اعمال ما است.

ج: رابطه ادب و سنت

سنت به معنای جریان به سهولتین بوده است. بعد به آن طریقه واضح گفته‌اند و به طریقه هم سنت گفته شده است. بعد به لحاظ اینکه رفتارها و اعمال ما روشی است، همه آنچه صادر می‌شود، برای ما یک شیوه‌ای است تا به اغراض آن برسیم. از این جهت به این افعال و اعمال و گفتار انسان سنت گفته می‌شود سنت.



استعمال واژه «ادب» و «سنت» در آیات و روایات

اگر واژه‌ای در قرآن به کار برود، آدمی مطمئن می‌شود که در دوره عرب هم بوده است، ولی در روایات که بیاید این اطمینان نیست. ادب در قرآن به کار نرفته است، ولی سنت به کار رفته است که به همان معنای طریقه و رفتار است، البته در قرآن یک کم معنای قانون حاکم بر رفتار پیدا کرده است. سنت الله که می‌گوییم؛ یعنی آن قانون حاکم بر رفتار است. اگر تصرفی در قرآن در مورد این لغت هم باشد، از این حیث است، البته باید بحث بشود، این‌ها همه حدس و گمان‌های من است، منتها در دوره اسلامی بعد، سنت معنای خاص پیدا کرده است. سنت که می‌گویند؛ یعنی فعل و قول و تقریر حضرت رسول (صلی‌الله علیه و آله و سلم) که در تفکر شیعه، به فعل و قول و تقریر ائمه (علیهم‌السلام) هم سنت گفته می‌شود.

گاهی واژه‌هایی که در عرب خیلی متداول نبوده و از بعضی زبان‌های دیگر بوده است هم در قرآن هست، منتها این بحث مطرح می‌شود که با چیزی که اصلاً متداول نبوده، ولی در قرآن آمده است و یا واژه‌های دخیله‌ای بوده که در زبان عرب بوده است و قرآن هم آورده است، چگونه باید رفتار نمود؟ در علوم القرآن، یک بحث خیلی مهم این واژه‌های غیرعربی قرآن است که آیا این به عربی مبین قرآن ضرر می‌رساند، یا نه.

مناسبت بین شرط و ادب

وظیفه فاعل؛ وقتی مقابل ادب قرار بگیرد؛ یعنی آن چیزی که باید از او صادر بشود.

تفاوت شرط و وظیفه

این چنین مناسبتی که بین شرط و ادب بود، بین ادب و وظیفه هم هست. منتها شرط و وظیفه باهم مغایرت دارند. یکی از تفاوت‌ها این است که در شرع انتساب فاعل را ملحوظ نمی‌کنیم، ولی در وظیفه آن انتساب فاعل را می‌بینیم. تفاوت‌های دیگری هم ممکن است داشته باشند، ولی چون بحث ما آن نیست واردش نمی‌شویم.



جمع‌بندی

سنت گاهی به معنای، ادب است و گاهی مرادف آن است و گاهی هم تفاوت‌هایی با آن دارد. ادب هم به چند اعتبار اصطلاحات متفاوتی پیدا می‌کند. به یک اعتبار ادب فقط شامل هیئات می‌شود و دیگر افعال و ویژگی‌های اخلاقی را نمی‌گیرد. به یک اعتبار هم هیئات افعال و نیز هیئات نفس را می‌گیرد؛ یعنی شامل افعال و صفات اخلاقی هم می‌شود. به یک اعتبار این دو اصطلاح در ادب پیدا شد. قبلاً هم چند بار گفته شده است. به یک اصطلاح ادب شامل شرایط و وظایف می‌تواند بشود، به یک اصطلاح نمی‌تواند شامل شرایط و وظایف بشود. از این دو حیث دو نوع اصطلاح در ادب برایمان پدید می‌آید. علاوه بر اینکه گفتیم در آداب - وقتی ادب نفس می‌گیریم و یا ادب شخص - ویژگی‌های شخص فرق می‌گذارد. آداب مطلق برای انسان‌ها داریم که آداب النفس است و آداب نفس از حیث عالم و متعلم بودن است که این را قبلاً گفتیم. این تعدد اصطلاحاتی است که در ادب آمده است و یک مقدار هم کالبدشکافی شد. همچنین گفته شد که در لغت، ادب به ادب فعل و ادب فاعل و امثال آن برمی‌گردد. در روایات هم می‌بینیم که ادب فاعل را هم می‌گیرد؛ یعنی رفتارهای اختیاری خود. به رفتار هم گاهی ادب می‌گویند و یا صفات را می‌گویند ادب نفس است. از این جهت می‌گفتیم در ادب دو اصطلاح است و باید به این‌ها توجه بشود. در مقاله دایرةالمعارف راجع به ذیل بحث ادب که آذرتاش آذرنوش نوشته و مقاله خوبی هم است، آمده است که در تحدید این مفهوم و سیر تحول مفهوم ادب، دو گونه و دو رویکرد می‌توانیم داشته باشیم که به آن‌ها اشاره می‌کنیم.

دو رویکرد در تحول مفهوم ادب

رویکرد اول

یک رویکرد این است که قوام ادب را همان «حَسَنَةُ لِلْفِعْلِ» بگیریم؛ یعنی بگوییم، اصل مبدأ شروع این تحولات و هسته اصلی معنا، همان «هَيَاتُ الْحَسَنَةِ لِلْفِعْلِ» بوده است. این را مبدأ بگیریم و بعد با یک وجوهی بگوییم در تحول تاریخی، این هیأت الحسنه للفعل به هیأت للفاعل و طرق مختلف دیگر، تعمیم داده شده است بدهیم. بعد هم به تدریج شامل همه علوم و فنون شده است و بگوییم بحث همین‌گونه تعمیم پیدا کرده و گسترش یافته است.



رویکرد دوم

رویکرد دیگر این است که ما اصل این را زیر سؤال ببریم.

درواقع در تحول مفهوم ادب، این دو رویکرد این گونه می شود: یک رویکرد این است که بگوییم معنای اصلی این بوده است، البته معنای اصلی که می گوییم؛ یعنی با یک فاصله از این معنای لغوی، اولین معنایی که دوره بعد وارد شده و از مقاله ایشان هم درمی آید و بیشتر در دوره اسلامی مفهوم این شکلی بوده است. ادعایی که در این مقام است این است که اصلاً ادب به این مبانی و با این کاربرد در دوره اسلام پیدا شده است. به هر حال اگر این گونه بگوییم، می بینیم هیأت حسن للفعّل، افعال ما یک هیأتی دارد، با همان معنای ضیق و محدود اولی اش که هیأت حسنه افعال با همان کاربرد اولیه ظرافت های فعل است، اگر این باشد که منظور همان ظرافت های فعلی است. این ظرافت های رفتارهای خارجی و مشخص ما است. بعد روی این رویکرد می گوییم از این معنا تحول پیدا کرده و یک گسترش مفهومی پیدا کرده است و علاوه بر هیأت فعل، گسترش پیدا کرده و هیأت فاعل را هم شامل شده و به افعال حسنه و احياناً به صفات حسنه گسترش یافته است.

نظر استاد (حفظه الله)

صرف تعمیم و اینکه چگونه ما ادب را از آن حیث حسنه به فعل گسترش دادیم، به دو گونه بحث می شود: یک بحث آن است که من عرض کردم و بر آن یک مقدار شواهدی را بیان نمودم و گفتیم هیئات للفعّل را به هیئات بالفاعل تعمیم دادیم. تعمیم اصل؛ یعنی اصل فعل به هیئت فاعل. هیأت فاعل هم افعال و نیز صفات را می گیرد. روز اول این به ذهن می آمد، منتها به دلیل اینکه قبول نداشتیم، زیاد بحث نکردم. یک راه تعمیم دیگر این است که کل معنای هیأت للفعّل را ذکر بکنیم. گاهی فعل خارجی را در نظر می گیریم و می گوییم رفتار دو نوع است: اجتماعی و غیراجتماعی. رفتار اجتماعی یک وقت خشونت آمیز است و یک وقت مسالمت آمیز است. این سلسله مراتبی است که ما از عنوان جنسی خیلی عام فعل می گیریم؛ یعنی خود رفتار را تقسیم می کنیم به رفتار فردی و اجتماعی و انواع تقسیمات دیگر، هر تقسیمی که می کنیم، این را از آن مفهوم اصلی برای خودمان هیأت می گیریم، حتی خود فعل سلام یک هیئت است؛ زیرا از گفتار اجتماعی ناشی شده است و این یک وصفی است که در یک تحلیل عقلی بر آن معروف عارض شده است. درواقع باید این تعمیم را اینجا بیاوریم، منتها یک وقت این هیئت با فعل، رابطه عارض و



معروضی دارند و یک وقت عروضش، عروض عقلی است. عروض خارجی، خیلی دم‌دستی و عرفی نیست. یک عروض ذهنی عقلی است. درواقع از عروض هیئتی که عارض بر فعل می‌شود و از عروض خارجی عرفی، به انواع عروض‌های عقلی تعمیم می‌دهیم. آن‌وقت افعال همه ویژگی‌های سلام کردن و همه آنچه در اخلاق می‌آید و خودش به نحوی عوارض فعل اجتماعی و یا فردی انسان است، در برمی‌گیرد. این چیزهای است که ایشان می‌گفتند و من می‌گفتم آن با لغت سازگارتر است. وقتی می‌گویند ادب الفاعل، به ادب الفاعل تعمیم می‌دهد و در لغت هم ادب الفاعل بر همین نوع رفتار تطبیق داده شده است. آن روایت هم شواهد بر این است. در مورد سلام هم باید گفت که در عرف افشاء را صفت یک فعل خارجی می‌گویند؛ یعنی سلام یک فعل خارجی است که نوعیت خاص خودش را و ما به ازاء و مصداق دارد. آن‌وقت ویژگی‌های دیگر سلام، مثل افشاء و اخفاء مطرح می‌شود. در خارج که سلام مثل افشاء و اخفاء نیست که عارض بر چیزی بشود، ولی در ذهن ما می‌گویند ما رفتار داریم. رفتارهای ما اجتماعی است. رفتار اجتماعی ما با این ویژگی‌ها می‌شود سلام که این ویژگی یک ویژگی زائد بر رفتار نیست که رفتار این طرف و یا آن طرف بر آن سوار بشود و یا جدا بشود. از اول رفتار که می‌خواهد بیاید، تحقق و تنوع آن به همین کلیت سلام است. عوارض فردی را در نظر بگیرید. ذهن یک عوارض فردی دارد که وجود خارجی و مصداقیت آن به این عوارض نیست، اما اگر ناطق را نسبت به حیوان بگیرید، این هم یک هیئت است، منتها هیئت خارجی نیست که بگوییم هیچ تعینی ندارد، حیوانیت جزء ناطقیت است. این است که اولین مورد هیئت بالفعل آنجایی است که فعل یک تعینی دارد. هیئت یک امر عارضی خارجی است، مثل امر افشاء و اخفاء سلام در اثر این گفتار یک تعینی دارد و یک ویژگی‌هایی است که گاهی می‌آید، گاهی می‌رود و این ویژگی‌ها، ویژگی‌های ذاتی نیست، بلکه شبه ذاتی است. این بحث گذشته قضیه بود.

بررسی «ادب» در کتب لغوی قدیمی‌تر

رویکردی که من الان می‌خواهم بگویم این است که اصلاً این بحث را زیر سؤال ببریم. این حرف‌هایی که ما تاکنون ساختیم و پرداختیم، کمابیش با آن نگرش مرحوم علامه و برخی دیگر، سازگار است. به کتب لغوی قدیمی‌تر از لسان و... مراجعه که کردم، دیدم در هیچ‌کدام نیامده است که اول ادب را هیئت بالفعل بگیرد و بعد بحث هیئت اختیاری و یا هیئت حسنه بفعل اختیاری مطرح شود، بلکه اصل معنای ادب، همان افعال حسنه بوده است. نیکویی



فعل به یک کیفیات است. در اصل فعل، حسن و قبحی نیست. حسن آن، در آن هیئتی است که بر آن وارد می‌شود. از این جهت همه جا نیست. افعال حسنه دو قسم است که به آن‌ها اشاره می‌کنیم.

اقسام افعال حسنه

قسم اول: افعالی که ذاتاً حسنه‌اند.

قسم دوم: افعالی که ذاتاً حسنه نیستند.

در مقاله فقط فعل تاریخی را نشان داد و به اقسام افعال حسنه اشاره نشده است.

آنچه یادام است این است که یک نوع هیئت عارضه است و از این جهت آمده و گفته است که ادب؛ یعنی هیئت و این یعنی مفهوم هیئت بعد پیدا شده است و بعد تخصیص زدند به هیئت بالفعل؛ یعنی از آن معنای عام فراگیرش به معنای خاص خود آمده است. گاهی می‌بینید هسته اصلی خاص است، همین‌طور گسترش پیدا می‌کند. گاهی می‌بینید هسته اصلی عام است و تخصص پیدا می‌کند، مثل علم که خیلی عام است. در تعبیرات لغت هر دو نوع حرکت؛ یعنی از خاص به عام و از عام به خاص وجود دارد. کما اینکه حرکت از لازم به لازم و از لازم به ملزوم هم داریم. هم حرکت‌های افقی داریم، تحولات خارجی هم عمودی، از خاص و عام و خاص و عام و... هر سه نوع را داریم.

فرض گرفتیم که گاهی از اولین باری که این ادب از آن مآدوب و امثال آن جدا شد و در بحث‌های افعال و هیئات افعال مطرح گردید و بعدها هم این هیئت در مورد خود علوم و فنون اطلاق شده است، بحث می‌کنیم. بعد می‌گوییم ما در لغت که می‌گردیم، از هیئت بالفعل و... چیزی نمی‌بینیم، بلکه آنچه می‌بینیم کارهای خوب است. در آن کارهای خوب وقتی دقیق شدیم، دیدیم که در بعضی از این‌ها، خوبی یک کار به آن هیئت عارضه است و لذا گفتیم ادب؛ یعنی فعل حسن.

جمع‌بندی

عرض ما بر این رویکرد دوم دو چیز است: یکی اینکه در خود لغت که مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم این هیئت و ظرافت و این نوع مفاهیم در لغات قدیمی نیست. بیشتر فضیلة من الفضائل و ما ینبغی ان یفعل و امثال این‌ها است،



دوم اینکه شاهد من این است که در دوره اسلامی آن هم بیشتر در قرن اول و نیمه دوم، ادب یک کاربرد جدید صفتی و فعلی پیدا کرده است. الان هم دیدید یک اسم‌هایی در این عربی‌های جدید است که اسم بوده، ولی اکنون از آن فعل ساختند. آن وقت در دوره اسلامی اگر این حرف را بپذیریم، باید برویم سراغ خود روایاتی که در اینجا می‌آوریم، این روایات از امیرالمؤمنین امام علی (علیه‌السلام) و بعد از ائمه دیگر (علیهم‌السلام) است. درواقع همراه با عصر با همان زمان همین روایات، لغت می‌سازد. این حرف قبلی ما را زیرورو می‌کند. بعد می‌دانستیم این واژه یک تحقق ثابت روشن و واضحی در خارج داشت و در لسان روایات حرف می‌زند. این مقاله می‌گوید در کلام ادباء به گونه دیگری است، درحالی‌که کاربرد روایات ما زمان امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) است که خیلی از قبل از این زمان است. از این معلوم شد که یک سبقت تاریخی هم وجود دارد.

استعمال واژه‌ای در روایات

در همان آغاز تولد، این خود ائمه این کاربرد را دارند، نه اینکه اول نبوده است، این دو تا فرع خیلی فرق دارد. یک وقت است که واژه در زمان پیغمبر (صلی‌الله علیه و آله و سلم)، یا امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) ساخته و پرداخته شده است، ولی در روایات چیزی در این مورد نمی‌بینیم، ولی می‌بینیم در روایت امام باقر و امام صادق (علیهم‌السلام) به کار رفته است. در اینجا این واژه بعد از گذر چند دهه خودش تعین پیدا کرده است و این تابع محض است. برخی واژه‌ها نیز اصلاً در زمان برخی از امامان نیست، حتی بعضی واژه‌ها در زمان امام حسن عسکری (علیه‌السلام) آمده است، درحالی‌که در قرنی قبل از زمان وی واژه‌سازی شروع می‌شده است. گاهی می‌بینیم خودشان هم در این پروژه به نحوی سهیم بودند. سهیم بود، به این معنا نیست که بگوییم بله نشستند و فکر کردند و گفتند ما هم لغت بسازیم، بلکه به این معناست که واژه رواج پیدا کرده و ایشان هم با آن همراهی کردند.

ثمره بحث

اگر این را بپذیریم، باید گفت چه تأثیری در اینجا می‌گذارد. تأثیر آن این است که وقتی به روایات مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم در غالب روایات ادب دو کاربرد دارد که ادب بیشتر به معنای فعل است، نه اینکه یک معنای خاص دارد که امام این معنا را تعمیم می‌دهد، بلکه از اول به معنای افعال خوب بوده است.



مؤسسه اشراق و عرفان

شماره ثبت: ۱۰۴۱
